

هو العليم

پیوند معنویت و زندگی مادی در اسلام

پاسخ به یک شبهه اساسی

طرح مبانی اسلام

بیانات

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس الله سره

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

در این مدت و فاصله، اگر مسائل و مطالعات و برداشت‌های مختلف، برای کسی سؤالی به وجود آورده، [مطرح کند تا] ما به اندازه فهم خودمان خدمتشان [پاسخ آن را] عرض کنیم. ایشان فرمودند: «یکی از رفقا یک مطلبی را راجع به همین مطالبی که امروز صحبت می‌شود، مطرح کرده‌اند.»

پیوند بُعد معنوی و بُعد مادی در اسلام

دین اسلام یک دین متکامل و اکمل همه ادیانی است که تا به حال از طرف پروردگار، برای رشد و تعالی انسان آمده است. اصلاً دین، برای رشد و تعالی آمده، نه برای توقف و رکود. این رشد و تعالی طبعاً باید در دو زمینه: یکی زمینه معنوی و یکی هم زمینه ظاهری انجام بگیرد؛ چون انسان مخلوطی از باطن و ظاهر است. [از این رو] به واسطه ارتباط بین

ظاهر و باطن و تأثیرگذاری ظاهر در باطن، و بالعکس، هر کدام می‌تواند در دیگری تأثیر مثبت یا منفی داشته باشد. پس دین باید در این دو قسمت، هم مسئول باشد و [هم] متعهد. درحالی‌که ما این [دو زمینه را] را نمی‌بینیم، می‌بینیم فقط به مسائل معنوی پرداخته و به روح توجه داشته و با مسائل ظاهری و دنیای آدم کاری ندارد. خب طبعاً این [نگاه تک‌بعدی]، یک نقص برای دین تلقی می‌شود.

وقتی شما مریض باشید، نماز هم نمی‌توانید بخوانید. وقتی که شما کسالت داشته باشید، توجه [در نماز] هم ندارید. وقتی که شما خونتان کثیف باشد، طبعاً آن انبساط و نشاط [را] هم ندارید؛ «اسیداوریک» که بالا باشد، در لطافت روح تأثیر می‌گذارد؛ لذا می‌گویند: «بهتر است که خون، جنبه قلیایی داشته باشد» و قداماً هم در این قضیه، دستورات و برنامه‌هایی برای بزرگان و کیفیت تغذیه‌شان داشته‌اند. [آنها] هر چیزی را نمی‌خوردند؛ چون احساس می‌کردند در حالشان مؤثر است. بسیاری از دستوراتی که الآن [توسط

دیگران] داده می‌شود - البتّه خب من این‌ها را هنوز به کسی نگفتم - [به همه ابعاد انسانی توجه نمی‌شود در حالی‌که] بسیاری از دستوراتی که بزرگان [به مردم] می‌دادند، همراه با یک رژیم غذایی خاص بود و اِلّا آن دستور، تأثیر [خود را بر روح و بدن] نمی‌گذاشت. حتی در لباس هم باید تغییراتی داد؛ [اینکه] نوع لباس [چگونه] باشد. این‌ها همه چیزهایی است که هست و واقعیت دارد، ولی خب یک شرایطی [هم] دارد [که باید رعایت شود]. حالا ما این [مباحث] را ان شاء الله در فرصت‌های مناسب، در همین جلسات عنوان، عرض می‌کنیم.

خب چه می‌شود که ما در اسلام، این امور [ظاهری و دنیایی] را مشاهده نمی‌کنیم؟ [یا] پرداختن به این مسائل [را] مشاهده نمی‌کنیم؟

ضرورت تلخیص کتاب «افق وحی» و

پاسخ به سرّوش

یک مطلب دیگری هم آقای دکتر راجع به کتاب افق وحی فرمودند یا من قول داده بوده‌ام یا از کسی شنیده بوده‌اند [حالا دقیق یادم نیست] که قرار بود این کتاب افق وحی تلخیص شده و خلاصه‌ای از آن،

انتزاع شود [تا] قابل دسترسی بیشتری [برای افراد]
باشد [و بلکه] افراد بیشتری بتوانند از این [کتاب]
استفاده کنند. با توجه به این که خیلی از مطالب این
[کتاب] مشحون^۱ به اصطلاحات و مسائل فنی است،
[فهم آن، مقداری مشکل است]؛ گرچه من سعی
کرده‌ام که حتی الامکان از به کاربردن [اصطلاحات]
فنی دوری کنم، ولیکن باز در عین حال، ظاهراً
مطلب یک مقداری مشکل است؛ مخصوصاً در این
مقدمه و سه قسمت اولی که در آنجا ما مطالبی را
توضیح داده‌ایم.

علی کلّ حال به نظر می‌رسد [که] بنده یک چنین
قولی را داده‌ام، ولی تا حالا موفق نشده‌ام [که]
انجامش بدهم]. حالا اگر بعضی از رفقا بیایند و این
کار را انجام بدهند، شاید کار غیر موجّهی نباشد. علی
کلّ حال، طبعاً بنده سعی کرده‌ام که در اینجا، مطالب
مختلف آورده شود؛ خصوصاً پاسخ‌هایی که به مقاله
و مطلب آقای [عبدالکریم] سروش، داده شده است؛
[چون] خیلی از این پاسخ‌هایی [که توسط دیگران

^۱ آکنده، پُر شده

داده شده]، نه تنها مشکلی را حل نکرده است، بلکه بر مشکلات [نیز] اضافه کرده [است؛ چرا که این پاسخ‌های ضعیف] دستاویز آنها برای این مطلب قرار گرفته است.

مدتی پیش یا چند ماه پیش بود که یکی از رفقا می‌گفت: «داشتم جایی می‌رفتم، در قطار بودم [که] یک شخصِ اهل علمی هم [آنجا] بود [که] خیلی فاضل هم بود و در دانشگاه یزد [نیز] مدرس و استاد بود. صحبت این مطالب [دکتر سروش] شد و گفت: "این شاگردان ایشان در آن دانشگاه امان ما را بریده‌اند و من می‌خواهم از آن دانشگاه بیرون بیایم! چون دیگر جوابی برای مطالب آنها ندارم. مخصوصاً با جواب‌هایی که آقایان [به مقاله دکتر سروش] داده‌اند، راه را برای ما بسته‌اند و من دارم استعفا می‌دهم که بیایم بیرون."»

بله، [خلاصه] آن شخص [به آن استاد دانشگاه یزد] پیشنهاد می‌کند که این کتاب [افق وحی که در نقد مطالب دکتر سروش نوشته شده است، را بخواند] و [سپس کتاب را] برای او می‌فرستد. بعد از مدتی [آن استاد] می‌گوید: «آن [مدافعان دکتر

سروش] که در کلاس بودند، به جای ما آنها از دانشگاه بیرون رفتند و [دانشگاه را] ترک کردند و زمینه را [خالی] گذاشتند و رفتند.»

خب اینها چیزهایی [بود] که ما خواستیم نسبت به آن توجه داشته باشیم و اِلّا مطلب ناقص می ماند. خب گرچه کتاب یک مقداری حجیم شد، علی کل حال، هر کدام از رفقا [خواستند، می توانند] مطلب [تلخیص کردن کتاب] را [دنبال کنند]. اگر [رفقا] فرصت داشته باشند [و] بتوانند این کار [تلخیص] را انجام بدهند، کار [بسیار] خوبی است. خود من فرصت [این کار را] ندارم؛ چون آن قدر مطالب عقب افتاده بسیار ضروری [زیاد] هست که ما واقعاً همیشه از ارتباط با رفقا خجل هستیم؛ [آن مطالب که عقب افتاده است] واقعاً [یک دست] مطالب ضروری ای [هستند] که به درد الآن [و زمان حال] می خورند.

اهمیت مباحث «اجتهاد و تقلید» در

وضعیت کنونی

یکی از آن مطالب [ضروری] که در درس [هم] داشته ایم، کتاب اجتهاد و تقلید مرحوم آقا [علامه

طهرانی] رضوان الله علیه بود؛ که ایشان در نجف، آن
زمانی که [پای] درس مرحوم آقا شیخ حسین حلی
می رفتند، آن را نوشته اند [که] من تا سی صفحه هم
حتی [کتاب را] جلو آمدم و بعد قرار شد که اصلاً
[روند کار] تغییر پیدا کند. البته خود [ایشان] هم
حواشی و مطالبی [بر این کتاب] دارند [که] رفقا
می خواستند [آن] را چاپ کنند؛ چون واقعاً مطالب،
مطالب نفیسی است که باید به گوش مردم برسد.

این [نوع مطالب] باید به گوش افراد برسد؛ تا
همین طوری در مسئله [اجتهاد و] تقلید «علی شیر
خدایی» [عمل نشود!] خودتان هم دارید می بینید هر
کسی [که] عمایه ای به سر دارد، ادعای اجتهاد و کذا
می کند! بله خب، نباید به این نحوه باشد [اما
متأسفانه هست]!

مثلاً دخالت هایی که افراد در فنون مختلف دارند،
در حالی که از آنها اطلاعی ندارند، [واقعاً] موجب
تأسف است. ما این [افراد] را مشاهده می کنیم [که
چگونه] موجب مضحکه افراد نسبت به این صنف و
جریانات می شوند. و ما دیدیم اگر این کتاب بخواهد
به همین کیفیت چاپ شود، خیلی اثر نفیسی است و

چه بهتر اینکه [آن] مقداری [هم] که لازم است، توضیحاتی در پاورقی داده شود [و بعد] در شکل و شمایل بهتری بتواند [چاپ شود].

[به هر حال] این [امر] یکی از آن [کارهای ضروری‌ای] هست که در نظرم بود [انجامش بدهم]. [البته اول] در نظرم این بود که این [پاورقی‌ها] به شکل عربی باشد حتی تا سی صفحه هم همین‌طور پاورقی‌ها را عربی [نوشتیم]، مثل [کتاب] صلاة جمعه‌ای که [قبلاً] داشتیم، ولی بعد [طبق] مشورتی که با افراد و دوستان شد، به نظر رسید که به‌طور کلی اصل کتاب را [به] فارسی بنویسیم؛ یعنی حتی خود مطالب آقا [علامه طهرانی] را هم من به فارسی ترجمه کنم، [سپس] تعلیقات خودم [نیز به زبان] فارسی باشد تا [کتاب بتواند] خواننده داشته باشد.

مصیبت ما [طلبه‌ها] این است که تا یک قدری مطلب مشکل باشد، صاف [مطلب را] کنار می‌گذاریم؛ [چون] به تنبلی عادت کرده‌ایم! و این [دوستان] می‌گفتند: «اگر همین کتاب اجماع شما به

عربی بود، الآن غیر از یک عدۀ مخصوص، خوانندۀ [دیگری] نداشت» و [ما هم] دیدیم که پیشنهاد بدی نیست که [هم اصل] کتاب [و هم] تعلیقات آن، به [زبان] فارسی نوشته شود و بعد همان کتابی که عربی هست، با ترجمۀ تعلیقات [فارسی] آن به [زبان] عربی، به شکل کتاب دیگری دربیاید [و چاپ شود]. یعنی آن [کتاب عربی با تعلیقات] سرجایش محفوظ بماند و در کنارش این [کتاب فارسی، با تعلیقات فارسی هم] باشد.

آثار در دست نگارش و ضرورت‌های

پژوهشی روز

و همین‌طور کتاب‌های دیگر و مطالب دیگر مدتی است که رها شده‌اند؛ [مثلاً] جلد سوم کتاب اسرار ملکوت مانده که وعدۀ [تکمیل] آن را داده‌ایم [تکمیل نشده است. البته] تا صفحهٔ هفتاد [یا] هفتاد و خورده‌ای نوشته‌ام. [همچنین] کتاب دیگری در دست داریم [با نام] ارتداد در اسلام، که آن هم مربوط به همین زمان [حال] است؛ همین زمان که جایش بسیار خالی است. [علی‌ایّ حال] به‌طور کلی، اگر این کتاب تخریج شود، خواهید دید که

تمام آن ارتدادهایی که الآن مطرح است، همه‌شان
کشک است؛ [چرا که] به این راحتی کسی مرتد
نمی‌شود و به این راحتی به کسی مرتد نمی‌گویند.
[با چاپ این کتاب] همهٔ آثاری که [بر مسئلهٔ ارتداد]
مترتب است، تمامشان زیر سؤال می‌رود؛ [لذا] جای
این کتاب بسیار خالی است. بسیاری از اشکالاتی که
از خارج بر اسلام و بر جریاناتِ [اسلام وارد]
می‌شود، به واسطهٔ همین [بد فهمیدن] مسئلهٔ
[ارتداد] است؛ به واسطهٔ نقصان و فقدان همین قضیه
است؛ [چون نه‌تنها] آن‌طوری که باید و شاید، این
مسئله توضیح داده نشده؛ [بلکه حتی] به شکل دیگر
[و بدتری نیز] مطرح شده [است که طبعاً] آثارش
هم بر [به‌صورت] «هرچه بادا باد» [بر] آن بار شده
است!

همین‌طور، مطالب [بسیار ضروری] دیگری
[نیز] در دست اقدام داریم، مثل رساله‌ای دربارهٔ
نوروز که [اتفاقاً] در این سال‌های اخیر [نیز به‌وفور]
دارید مشاهده می‌کنید که چه تعجیلی در تثبیت این
سنت‌ها دارد اعمال می‌شود و هیچ‌کس هم حرفی

نمی‌زند! مثل اینکه کسی اصلاً توجهی ندارد! امسال آن قدر این [مسئله] آتش و روغنش زیاد شده بود که دیگر سرریز کرده بود! و بعضی‌ها اعتراض [کردند] که برای چه این طور است؟! [آخر این] قضایا و مراسمات آنجا خراب شد [تا اینکه] در جای دیگری انجام شد.

[گاهی اوقات] آدم به شک می‌افتد، نه اینکه به شک [بیافتد، بلکه] به یقین می‌افتد که قضیه چیست؟! ما در اینجا نشستیم و چه داریم می‌بینیم؟! واقعاً قضیه چیست؟ نمی‌فهمیم یا سرمان را در برف کرده‌ایم؟! ظاهراً سرمان را در برف کرده‌ایم! همین طور [به راحتی]، به خاطر عناوین مختلف، می‌گذریم؛ از مطالب می‌گذریم و عبور می‌کنیم. حالا إن شاء الله خدا به ما توفیق بدهد [تا] بعداً بتوانیم هر مقداری که مجال و حال و توفیق هست، به این گونه مطالب برسیم.

الحمد لله در این مدت [نیز] بیکار نبوده‌ایم؛ یعنی رفقا ما را بیکار نگذاشته‌اند. رساله کتاب‌های جنگ مرحوم آقا [علامه طهرانی] الحمد لله تدوین شد و به یک جایی رسید. واقعاً قابل استفاده و بهره‌برداری

شد. مطالبِ بسیار نفیسی در آن [کتاب] هست.
[همچنین] کتاب سرالفتوح ایشان که نقد ایشان بر
[کتاب] پرواز روح است، آماده شده است و
إن شاء الله به زودی تخریج می شود.

[همچنین] کتاب [دیگری] که ایشان توصیه
کرده بودند و قرار بود [تخریج شود]، وصیت نامه
امیرالمؤمنین به امام حسن علیهما السلام [بود] که
اصلاً باید اسمش را آیین نامه زندگی و آیین نامه
حیات بشری گذاشت. حضرت [در این وصیت نامه]
کیفیت ارتباط و تصرفات انسان را در طول زندگی
[در] ارتباط با پروردگارش، در ارتباط با خانواده و
خویشانش، در ارتباط با همسایگان و شرکایش، در
ارتباط با دشمنانش، در ارتباط با زن و فرزندان،
بیان کرده اند. واقعاً می توان گفت که این وصیت نامه،
از معجزات حضرت است؛ باید از معجزات
[حضرت] اسمش را آورد. خب ما این [کتاب] را
ترجمه کرده ایم و رفقا هم اشکالات ما را گرفته اند
[و همراه] با یک توضیحات مختصری که [فقط] در
بعضی موارد نیاز بود، نه [توضیحات] زیاد که

موجب تطویل شود، که إن شاء الله خیال می‌کنم آن‌هم از نظر [چاپ] کار زیادی نداشته باشد [و آمادۀ چاپ باشد].

مسائل [ضروری] دیگری هم که بوده، مثلاً در این مدت مطالبی که [در] سایت منتشر می‌شده، در بعضی موارد مطالب [کیفیتش] بهتر [شده است] گرچه [گاهی اوقات] سرعت [انتشار مطالب در سایت] کم می‌شد [اما] من حیث المجموع تا یک حدی مسائل [و کارها] جلو آمده و امیدوار هستیم که به لطف خدا در آینده [طبق برنامه‌هایی] که [در] نظرمان هست، قدم‌های بلندی در این زمینه برداشته شود. [اما] اینکه خدا چقدر توفیق بدهد تا [برنامه‌ها] صورت عمل بپوشند [معلوم نیست].

ادامهٔ بحث درباره توجه دین به تکامل

دنیوی و اخروی انسان

به‌طور کلی راجع به آن سؤالی که [دربارهٔ توجه دین به رشد دینی و دنیوی انسان] مطرح هست، به‌نحو اجمال باید عرض کنیم که دین اسلام متصدی پیشرفت ظاهر و مسائل مادی [انسان] نیست. نه تنها دین اسلام، بلکه هیچ دینی از ادیان [متصدی

پیشرفت ظاهری انسان نیست. [دین نیامده که ماده و ظاهر انسان را پیش ببرد. [بلکه] خداوند خودش آن مقداری [را] که برای پیشرفت [و رشد انسان نیاز] هست، در اختیار بشر و تفکر بشر و تجربه بشری قرار می‌دهد. شما ببینید [انسان‌ها] از زمان خلقت آدم، طرز زندگی و حیات و زیستن‌شان به چه کیفیت بوده و بعد کم‌کم در طول سالیان سال، رشد کرده و به جلو آمده و به مقتضای نیاز، در صدد رفع حوائج خودشان برآمده و زندگانی خودشان را به جلو برده‌اند. ولی صحبت ما در این است که آیا برای تکامل [زندگی] بشری، حتماً باید در آسمان خراش‌های [واقع در] نیویورک زندگی کرد؟ یا در اتاقی که [با] خشت [ساده ساخته شده است] هم می‌تواند به آن رشد، ترقی و تکامل [لازم] بشری برسد؟ در کدامش [می‌تواند این تکامل بشری حاصل شود]؟ یعنی تکامل و ارتقاء بشری را ما حتماً باید در مظاهر [دنیوی] ببینیم؟ اینکه تکامل بشری نیست! این تکامل سنگ و آجر است و ارتباطی به بشر ندارد.

نقد معماری محوری در تعریف تمدن

اسلامی

مدتی پیش، از همین متکلمینِ غیرمعمّم [که] از سخنرانان [نیز] بودند، کتابی نوشته بود به نام تمدن اسلامی در قبال تمدن مسیحی. [او] در این کتاب، ثابت کرده بود که بناهایی که در این ممالک اسلامی ساخته شده [است]، دارای فلان عظمت و فلان دقت و دارای [فلان] قدر مخارج و [فلان] نوع تبخّر و هنرمندی و ظرافت کاری [است]؛ که مثلاً در جاهای دیگری چنین بناهایی یافت نمی‌شود. [او] اسم این [بناها] را «هنر و تمدن اسلامی» گذاشته بود. این تمدن شده بود تمدن اسلام! خب [باید به او گفت] در قبالش کلیساها، کِنِشت‌ها، معابد و آتشکده‌های مسیحیت و یهودیت هم می‌آیند و قد علم می‌کنند و [آن‌ها هم] اسم [این بناها] را تمدن می‌گذارند. وقتی که ما بیاییم اسم تمدن اسلامی را روی ساختمان‌های کذایی، روی قصر الحمراء اسپانیا، روی مسجد قرطبه که الآن به آن «گردوبا» می‌گویند، [یا] روی مسجد الحرام یا [روی] آن ساختمان مسجد مدینه و اینها بگذاریم، آنها هم در مقابل می‌آیند مسائل

دیگری را مطرح می‌کنند و می‌گویند: «اگر شما یک‌چنین [مکان‌هایی دارید] و اگر قرار بر این است که تمدن، به ظرافت‌کاری در سنگ و گچ و آجر و نقش و نگار باشد، خب ما هم مجسمه مسیح و کلیسای سنت پیتر^۱ یا کلیسای کلن^۲ یا کلیسای برلین^۳ یا فرض کنید که کاخ‌ها و کلیساهای بیزانس^۴ و امثال

۱. کلیسای قدیمی سنت پیتر (انگلیسی: Old St. Peter's Basilica) ساختمانی بود که از قرن ۴ تا ۱۶ برپا بود، جایی که سنت جدید در آن قرار داشت. کلیسای پیتر (□ קל'יסאי סן פיטר) امروز در شهر واتیکان (واتیکان) برپاست. ساخت کلیسایی که بر روی سایت تاریخی سیرک نرون ساخته شده است، در زمان کنستانتین بزرگ آغاز شد. نام «کلیسای قدیمی سنت پیتر» از زمان ساخت کلیسای فعلی، برای تشخیص این دو بنا استفاده شده است. (محقق)

۲. کلیسای جامع کلن (آلمانی: Klnr Dom، نام رسمی: Hohe Domkirche St. Peter und Maria) در کلن، با ۱۵۷ متر بلندی، دومین کلیسای بلند در کشور آلمان و سومین در کل جهان محسوب می‌شود. این بنا در سال ۱۹۹۶ (میلادی) در رده میراث جهانی یونسکو قرار گرفته است. این کلیسا در قرن ۱۳ مادر و بزرگ‌ترین کلیسای آلمان به‌شمار می‌آمد. (محقق)

۳. کلیسای جامع برلین یک کلیسای جامع در برلین، آلمان است. این کلیسا در سال ۱۴۶۵ میلادی بنیان‌گذاری شده و در چند دوره همچون ۱۷۵۰، ۱۹۰۵ و ۱۹۹۰ تجدید بنا و مرمت شده که در هر تعمیر نوع معماری آن تغییر پیدا کرده است، در تجدید بنا این کلیسا در سال ۱۹۰۵ از معماری نئورونسانس استفاده شده است. از اشخاص معروفی که در این مکان دفن شده‌اند می‌توان به یوآخیم سوم، فریدریش، فریدریش یکم، فریدریش ویلهلم دوم اشاره کرد. (محقق)

۴. معماری روم شرقی یا بیزانس به معماری‌ای گفته می‌شود که از سال ۳۳۰ تا ۱۴۵۳ میلادی در محدوده امپراتوری روم شرقی ساخته شده‌اند گفته می‌شود. بناهای دوره بیزانس به علت وجود ملت‌های مختلف که تابع

ذلک را مطرح می‌کنیم و به رخ شما می‌کشانیم و معلوم نیست که از شما عقب [باشیم].»

الآن در آفریقا، در ساحل عاج، در مرکز [آن کشور] در شهری که اسمش را [الآن] فراموش کرده‌ام^۱، یک کلیسای درست کرده‌اند [که] حدود ۴۲۰ کیلومتر از دریا فاصله دارد. می‌گویند که رئیس جمهور سابق [ساحل عاج، این] کلیسا [را] از پول [شخصی] خودش ساخته [است]. حالا دیگر والله أعلم. و گفته [است که] می‌خواهم [این کلیسا] از نقطه نظر ارتفاع و مساحت، [از] کلیسای سنت پیترو ایتالیا، روم و واتیکان و این‌ها، بزرگ‌تر باشد. خوب ما آن کلیسای واتیکان را رفتیم و [و از نزدیک] دیدیم؛ آن نقش و نگار و تشکیلات آن را دیدیم. آن کلیسای وسط آفریقا که ما رفتیم، گفتند: «چهارده متر از کلیسای واتیکان بزرگ‌تر است و [به یک معنا]

امپراتوری روم شرقی بودند و طولانی بودن دوران حاکمیت بیزانس، از تنوع و تعدد فراوانی برخوردارند و بناها به نسبت امکانات محلی دارای مصالحی متفاوت می‌باشند. به عنوان مثال در شمال غربی ایتالیا از آجر در شهرهای ساحلی روی زمین‌های صخره‌ای، در سوریه و فلسطین و ترکیه از سنگ بیشتر استفاده شد. (محقق)

^۱. اسم آن شهر یاموسوکرو است که کمی جلوتر حضرت استاد رحمه الله علیه به یادشان می‌آید.

روی دست آن است!» این [شخص روایت کننده هم بسیار] خوشحال و مسرور [بود] که [کلیسایی که ساخته‌اند] روی دست آن مرکز عبادت و مرکز [واقع در] ایتالیاست. آنجا هم یک لوحی [وجود داشت] که به دو زبان فرانسه و انگلیسی نوشته شده [بود و توضیح داده بود] که این [کلیسا] نمی‌دانم طبق چه [معماری خاصی یا طبق چه آیین خاصی] بوده است. البته [در یک] فیلمی، کیفیت ساختن آن [کلیسا] را به ما نشان دادند. یک [بنای] عظیمی، یک [بنای] عظیمی [بود و] یک صلیبی [نیز] در آنجا گذاشته‌اند که آن صلیب تقریباً چند متر است که همه از طلای خالص [است که] بالا و جلوی محل [عبادتشان] گذاشته‌اند. تقریباً سه ساعت طول کشید تا اینکه ما این کلیسا را گشتیم و به زوایا و خصوصیات آن رفتیم و [آگاه شدیم].

[کلیسابا] چوب‌هایی [بسیار خاص و] کزایی که از خود جنگل‌های آنجا [تهیه شده است، ساخته شده است]. [از نقطه نظر استحکام، آن قدر بالاست [که] مته در آن چوب‌ها می‌شکند. مجسمه‌هایی

درست می‌کند [که بسیار عجیب است]. [چوب‌هایی
[بود بسیار] خاص [که] بسیار گران [نیز هستند].
این چوب‌ها رابرده‌اند [به] فرانسه و در آنجا تراش
داده و تبدیل به تختِ کذا کرده‌اند و نمی‌دانم
صندلی‌هایش را چه کار کرده‌اند! [به هر حال]
ظرافت‌هایی [که] من در این چوب‌ها می‌دیدم، در
یکی از این [مکان‌های] اسلامی مشاهده نکرده‌ام؛
[اصلاً] مشاهده نکرده‌ام! و بعد هم افتخارشان این
[است] که [این کلیسا] چهارده متر از نظر مساحت،
از آن کلیسای روم و واتیکان و این‌ها بیشتر است و
از نظر ارتفاع هم شش یا هشت متر از آنجا بالاتر
است!

یعنی واقعاً این شد تمدن؟! حالا شما آمدید بر
سنگ و گچ اضافه کردید؟! چه کار کردید؟! هان؟!
[هیچ کاری! فقط] وقتی داشتی بتن می‌ریختی، به
جای این که این بتن را ۶۲ متر بگیری که مال سن پتر
است، برداشتی ۶۸ متر گرفتی! خب [این] چه
تمدنی شد؟! [اگر تمدن همین است] این‌جا باید
بگوییم جرثقیل [از همه] متمدن‌تر شده است! [یا]
نمی‌دانم، بتن در اینجا [از همه] متمدن‌تر شده است!

[یا] عملهً آنجا [که] پدرشان زیر آن آفتابِ کزایِ
وسط یاموسوکرو - اسم شهر یادم آمد - درآمده [از
همه متمدن تر شده است!]

[شهر یاموسوکرو] از ابیجان که پایتخت
ساحل عاج است، تقریباً دویست کیلومتر بالاتر است
[که مردم] می آیند برای [دیدن آن کلیسا]. ما هم که
رفتیم آنجا، از آمریکا و این طرف و آن طرف آمده
بودند برای دیدن این [کلیسا. آمده بودند تا] بروند
بینند اینکه می گویند [کلیسای آنجا] چهارده متر
بیشتر بتن از [کلیسای واتیکان دارد چگونه است!]
اینکه دیگر پُز دادن ندارد! اینکه دیگر افتخار ندارد
که حالا مثلاً [فلان کلیسا چهارده متر از فلان کلیسا
بیشتر باشد]!

تطبیق بناهای فاخر مسیحیت به بناهای فاخر

اسلامی

ما نگاه می کنیم می بینیم همین افتخارهای
[ظاهری در مسیحیت] در میان ما [مسلمانان] هم
هست. همین افتخار در میان ما [نیز] هست. گنبد
می سازیم، بعد افتخار می کنیم که «این گنبدی [که]

مال این مسجد یا مدرسه است، از فلان گنبدی که در آنجا هست، این قدر بزرگ تر است!» [و بعد در] همه جا هم نقل می کنیم!

خب این [گنبد] با آن کلیسایی که آن بیچاره ساخت، چه فرقی کرد؟! [هیچ فرقی!] این که هر دو یکی شد! یک منطق شد! [افتخار] هر دو [به] بتن و سنگ و آهن و میلگرد و اینها برمی گردد! اینکه ما بیاییم و این [بنا و گنبد] را به عنوان افتخار اسلام بشماریم، چه فرقی [با آن مسیحی] کرد؟! و من وقتی که دو سال پیش با بعضی از رفقا رفته بودیم، نگاه [که] می کردم می دیدم واقعاً ما در آثار اسلامی یک چنین [بناهایی] نداریم. بی خود می گویند [که ما از مسیحی ها در کیفیت ساخت بناها بالاتریم!] مسیحی ها [خیلی] بالاتر هستند! اگر به افتخار است، آنها روی دست ما هستند! مسائلشان، ریزه کاری هایشان، دقت کاری هایشان [از ما مسلمانان بسیار بالاتر است].

نقد تجمل گرایی در ساختن حرم امام رضا

چندی پیش، [تقریباً] دو سه سال پیش بود یک وقت دیدم یک نفر از همین [کارکنان] آستان امام

رضا علیه السلام [نقل می کرد که یک قسمتی از حرم
را] - نمی دانم [دقیقاً] چه چیزی از آن را، [چون]
من خودم نرفتم ببینم - گرفته اند درست کرده اند،
اضافه کرده اند. خوب درست کردن، اضافه کردن،
رفاهِ حال زائر ایجاد کردن، همهٔ اینها را بنده قبول
دارم؛ باید باشد؛ [حتی] بیش از این [چیزی که
هست] باید باشد و خیلی بیش از این هم باید باشد،
که نیست! خیلی باید بیش از این باشد. خیلی بیش
از اینها استعداد و قابلیت دارد؛ همهٔ اینها باید باشد.
اما [مسئله این است:] تعریفی که [از این درست
کردن‌ها] شد، چه بود؟ تعریف این بود - و ما [هم]
اینها را مشاهده می کردیم - که این کارکنان، این
مهندسين و معماران، سانت به سانت دارند به این بنا
اضافه می کنند و سانت به سانت جلو می روند! برای
چه؟! چه کسی گفته [است؟!]
امام رضا گفته
[است؟!]
چه پولی دارد اینجا خرج می شود؟! چرا؟!
چه کسی می آید نگاه کند ببیند که آن ظرافت و
ریزه کاری‌ها که الآن دارد [انجام می گیرد، چیست؟!]
خب الان این که [آستان امام رضا] دارد [این کارها

را [انجام می‌دهد، [حتما] پول خرج می‌کند؛ دارد پول می‌دهد. طرف [رایگان و] برای رضای خدا که بلند نمی‌شود بیاید این کارها را بکند! آقا! هیچ‌کس برای رضای خدا کار نمی‌کند! خاطر همه جمع! پول دارد می‌گیرد. [البته] عیب ندارد [که پول] بگیرد، بالاخره حالا کارهای دیگر نکنند بیایند این کار را بکنند [حق دارند پول دریافت کنند]. بسیار خوب، ولی صحبت در این است: این پولی که دارد خرج می‌شود، این قوه که دارد صرف می‌شود، این نیرویی که در اینجا به کار برده می‌شود، به چه درد می‌خورد؟! به چه درد امام رضا و ما می‌خورد؟! صحبت این است. [صحبت این است که] این ظرافت‌ها به چه درد من می‌خورد؟! مگر همین [بنای ساده] چه ایرادی دارد؟! اینکه این سنگ صافی که الآن مشاهده می‌کنید، این سنگ را بردارند این جوری و [آن] جوری کنند [یا به جایش] یک سنگ قشنگ [و] زیبا بیاورند [چه فرقی می‌کند]؟! چقدر این خرج کردن‌ها [ثواب] نمازی را که من در آنجا می‌خوانم بالا می‌برد [و بیشتر می‌کند]؟! چقدر این مخارج بر توجه زوَّار نسبت به [امام] دارد اضافه

می کند؟! چقدر؟!!

نقد تجمل گرایی موجود در شهر مکه

الآن آمده اند پشت کعبه چندتا هتل ساخته اند.
نمی دانم عکس های آن را دیده اید [یا نه؟!] یا رفقای
که رفته اند [دیده اند یا نه؟!] یک برج ساخته اند رفته
[تا] به کجا! یک ساعت آن بالا [درست کرده اند که]
هر جای مکه بایستی آن ساعت را می بینی که مثلاً
اطراف و بالای آن را فلان [مدل ساخته اند]. به اعتقاد
من، قطعاً دست صهیونیست در ساختن این برج
دخالت داشته است. شما الآن [وقتی] وارد
مسجدالحرام می شوید، به جای اینکه چشمتان به
کعبه بیفتد، به این [ساعت] دارد می افتد! کعبه جای
این حرف هاست؟! یعنی وقتی که زائر می خواهد
برود در اینجا و زیارت کند، باید در مسجدالحرام
برج و ساعت ببیند؟! هر دفعه که ما آمدیم طواف
کنیم، چشمان به قیافه نحس این دارالعماره کذایی
افتاد! خب [معلوم است که] آن توجه به کعبه دیگر
[از بین] می رود! آن لحاظ [معنوی] کعبه دیگر از
بین می رود! هر کسی را [که] نگاه می کردی،

می گفت: «آن برج را ببین!» بابا داری طواف می کنی!

چشمت را بینداز پایین! داری طواف می کنی! به

جای اینکه چشمت به آن بیت باشد که «النَّظْرُ إِلَى

الْكَعْبَةِ عِبَادَةٌ؛ نظر به کعبه عبادت است»، [چشمت

به آن ساعت است!]

مرحوم آقا [علامه طهرانی] می فرمودند: «بنشینید

فقط به کعبه نگاه کنید! این قدر شعر و ور به همدیگر

نگوید [که] این رفت و [آن] آمد! بنشینید به کعبه

نگاه کنید! [اگر] می توانید بلند شوید بروید طواف

کنید. هر چقدر توان دارید و می توانید، طواف کنید.

دو رکعت نماز بخوانید. ثواب طواف خود را [هدیه

کنید به رسول الله] می گویند: «آقا، به چه نیت

طواف کنیم؟» [ایشان پاسخ می دادند:] «به نیت

رسول الله! ثواب طوافتان را بدهید به پیغمبر! طواف

دوّم [برای] رسول الله، طواف صدم [برای]

رسول الله، همه [برای] رسول الله! هرچه دارید بدهید

به رسول الله! برای خودتان هیچ باقی نگذارید! یک

هم باقی نگذارید! صفر صفر صفر!» درست شد؟!!

[اگر] نمی توانیم [طواف کنیم]، بگیریم یک گوشه ای

بنشینیم؛ [در] مستجار یا جلوی حجر اسماعیل [یا]

مقابل رکن یمانی [یا] مقابل باب کعبه بنشینیم [یا]
این طرف بنشینید نگاه کنید به کعبه و [بعد] اثرات
آن را ببینید.

این چه اثراتی [دارد که به آن برج نگاه کنید؟!]
یک برج زهرمار [که] رفته تا [آن] بالا! آخر این
چیست؟! این [برج] را آنجا درست کرده‌اند که کعبه
را بشکنند! این کعبه را بشکنند! اثر این کعبه را از بین
ببرند. بعد هم شنیدم مثل اینکه [از] علائم آخرالزمان
هم یک چنین چیزی است که اثر [کعبه] را از بین
ببرند! حاجی وقتی که دارد دور کعبه طواف می‌کند،
به جای اینکه توجه [به کعبه] داشته باشد، چشمش
به آن [برج] است؛ نه چشمش به این [کعبه]!
آن وقت، دیگر این [طواف] اثر ندارد! این [طواف]
دیگر در آن [فرد] تأثیر ایجاد نمی‌کند، نفوذ نمی‌کند،
نفوذ نمی‌کند. خب [این برج] خیلی بلند است! مگر
[ساختمان] بلند درست کردن، هنر است؟! در دویی
هم یک برج درست کرده‌اند، چند برابر این [برج]
مکه است! [حالا مگر] این [هنر است؟! جرثقیل
آمده روی هم رفته هی بتن بتن برده بالا یک چیزی

سیخ [مانند] رفته [آن] بالا! کجای این [کار] هنر شد؟! کجای این [کار] تمدن [اسلامی] است؟! کجای این [کار]، ارتقاء و تکامل بشری است؟! این که تکامل بتن و میلگرد بود! تکامل بشری کجا رفت؟! اینجا است که ما به این نکته می‌رسیم که میزان حیات [دنیوی] بشر، تا آنجایی باید باشد که در راه رسیدن به تکامل روحی، مانع ایجاد نکند. خوب حالا دارد مانع ایجاد می‌کند [پس نمی‌توان به آن، تکامل بشری گفت]!

هنر واقعی تمدن اسلامی در چیست؟

تکامل بشری و هنر اسلام این است که آن عربی را که با آن فرهنگ و با آن روش منحط جاهلی [بزرگ شده بود، متمدن و متکامل کرد. عرب جاهلی] که: **﴿وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ﴾**؛ وقتی که به یکی می‌گفتند زنت دختر زاییده، یک مرتبه اخم‌ها در هم می‌رفت، رنگش سیاه می‌شد، حالت غیظ و غضب او را فرا می‌گرفت!« [و می‌گفت:] «این چه مصیبتی بود که

^۱سوره النحل (۱۶) آیه (۵۸)

بر سر من آمد؟!» (مُسَوِّدًا) [یعنی رنگ چهره‌اش]
سیاه [می‌شد!].

(يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ
عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ)؛ بلند شود از دست این
ننگ [دختردار شدن] فرار کند! [آیا آن دختر را با
خواری ننگه دارد یا به زور، زنده به گورش کند] «تا
اینکه مردم می‌بینند هی بگویند: «خب مثل اینکه
دختر زاییده‌ای! مثل اینکه دختر زاییده‌ای! حالا
بالاخره شده دیگر!» از خجالتِ برخورد با مردم، سر
به بیابان بگذارد! که چه؟ که دختر زاییده [است]!

(أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ)؛^۱ [یا] آن [دختر] را [زنده]
در خاک بکند! «عجب قساوتی می‌خواهد! عجب
قساوتی می‌خواهد! عجیب! واقعاً عجیب بوده
[است]!

من چند روز پیش (روز نیمه‌شعبان) عرض کردم
که

از خیلی وقت پیش (زمان شاه) یادم مانده و شاید
هم این مطلب را اینجا نگفته باشم و جای دیگری

^۱ سوره النحل (۱۶) آیه (۵۹)

گفته باشم اینکه مرحوم آقا [علامه طهرانی] می فرمودند که در زمان عمر، یک زنی را نزد عمر آوردند و گفتند که ایشان خلاف کرده است! زن می گوید: «بابا من شوهر دارم! چرا به من تهمت می زنید؟! چرا من [را متهم] می کنید؟!» عمر از شوهرش می پرسد که «تو در این مورد چه می گویی؟» شوهرش می گوید: «نه! [چنین چیزی] نبوده و این طور نبوده!»

[با این حال، عمر] می گوید: «ببریدش سنگسارش کنید! سنگسارش کنید!»

خب آقا این که نمی شود [کسی را به همین راحتی متهم و سنگسار کرد]. هزار راه و هزار [دلیل نیاز دارد!] حالا این [زن] را دارند می آورند [تا سنگسارش کنند] و [این زن] می گوید: «مردم! آخر چرا [این کار را] می کنید؟ آخر من که [چنین کاری] نکرده‌ام!» [با این حال] این [زن] را بردند و سنگسار کردند! یعنی یکی از جنایات عمر در طول خلافتش این قضیه است؛ که یک زن بی گناه، بی گناه بی گناه و بریء را می برند و سنگسار می کنند! به چه جرمی؟ به جرمی مرتکب نشده بود!

مرحوم آقا [علامه طهرانی] می گفتند: «وقتی من داشتم این قضیه را می خواندم و می نوشتم، خیلی منقلب شدم! خیلی منقلب شدم! و تا دو ساعت، دیگر نتوانستم چیزی بنویسم! تا دو ساعت، همین طور اشک از چشمان من آمد و من نتوانستم [به نوشتن ادامه بدهم].» معنای حرفشان این است که خودم را در آنجا قرار دادم و خودم را در آن [صحنه] و آنجا فرض کردم. خب شما حالا توجه کنید [و] ببینید که یک نفر می آید و دختر چهار ساله خودش را برمی دارد [و] زنده به گور می کند! اصلاً چطور می شود این [را] تصوّر کرد؟! یعنی شما [اصلاً] می توانید حتی اسم حیوان [را] روی این شخص بگذارید؟! حیوان کجا این کار را می کند آقا؟! حیوان در قبال بچه اش دفاع می کند؛ شیر، پلنگ و گرگ و اینها در قبال [دشمنشان از] بچه های خود دفاع می کنند؛ حمله می کنند و خودشان را [برای نجات فرزندشان] به هلاکت می اندازند. اسم حیوان [هم برای این افراد زیاد است!]

[حالا شما ببینید] اسلام می آید این [انسان]

پایین تر، دنی تر و وحشتی تر از حیوان را به جایی می‌رساند که مورد غبطه ملائک می‌شود! این می‌شود تمدن اسلام! تمدن اسلام این است که می‌آید با روش، برنامه و سیر و حرکت [واقعی و درست] نه با شعار، نه با دستورالعمل‌های فتوکپی و زیراکسی [بلکه] با برنامه، دستور و مراقبه از او یک انسانی می‌سازد که موجب غبطه ملائک شود! این، هنر اسلام است! هنر اولیاء دین این است!

مصائب انسان معاصر

[باید دانست هر] آنچه که برای بقای بشر [لازم] است، [همان] در دسترس بشر قرار می‌گیرد و از نظر سیروسلوک تفاوتی نمی‌کند. [این در حالی است که] ما هی آمده‌ایم بر خودمان [امور ظاهری را] اضافه کرده‌ایم، هی آمده‌ایم بر دردسرهای [خودمان] اضافه کرده‌ایم، هی آمده‌ایم تمدن [ظاهری] را بالا برده‌ایم، هی آمده‌ایم سطح علوم [ظاهری] را بالا برده‌ایم و بعد خودمان در تبعات و گرفتاری‌هایی که خود همین بالا بردن‌ها پیش آورده مانده‌ایم! و [اکنون] به دنبال درمان و چاره [هستیم].

التفات کردید؟!

[این] تمدن امروزِ بشر، از کجا به صلاح ما بوده
و به رشد ما کمک کرده است؟! از کجا؟! هر [نوع]
اکتشافی که در این تمدن [امروزی] صورت گرفته،
یک [نوع] جنبهٔ ضد بشری [هم] برای آن در نظر
گرفته شده است. [چون فقط به امور ظاهری در این
تمدن توجه شده است.]

بنده یک مقاله‌ای را می‌خواندم که در آن نوشته
بود: «الآن در خارج هر اختراعی [که] شود اول
دولت‌ها دنبال این هستند که [ببینند] برای قدرت
خود و کوبیدن دشمن، چگونه [می‌توانند] از این
[اختراع] استفاده کنند.» حالا آن [نویسندهٔ مقاله]
می‌گفت در آمریکا این طور است [ولی واقعیت این
است که] در همه جا همین طور است؛ همه جا،
همه جای دنیا همین است؛ فقط اسم آن [آمریکا] بد
دررفته است. [دولت‌ها] به فکر این نیستند که
[ببینند آن تکنولوژی] به [کدام] درد بشر می‌خورد!
اول آن جنبهٔ منفی و بار منفی در نظرشان می‌آید بعد
[از] آن می‌روند سراغ اینکه [به‌عنوان مثال] این
[بمب] اتمی که کشف کرده‌ایم آیا در مسائل

صلح‌آمیز [هم] می‌تواند مفید باشد یا خیر؟! اول
روی [این فکر می‌کند که] پدر مردم را در بیاوریم!
بمب بسازیم!

مگر انیشتین در آخر عمرش، در همان صدمین
سالی که [برایش] در آمریکا تولد گرفته بودند نگفت
که: «دارم با این عقده و با این نگرانی از این دنیا
می‌روم که آنچه را که من برای اصلاح و صلاح
بشری به آن رسیده بودم، با چشم خود دیدم که
صدها هزار نفر را به خاک و خون کشید!» این [هم
حرف] جناب آقای مخترع و مکتشف ما.

فناوری بدون تهذیب، خطری برای بشریت

با توجه به این که انسان [امروزی حریص و
خطرناک] هست، با توجه به این [کثرت] سلائقی
که همه [انسان‌ها] دارند و [هیچ‌کس] هم از این
قضیه مستثنی نیستند. همه ما دیدیم آنچه را که باید
بینیم! همه دیدیم! دیگر جای انکار نیست! همه
دیدیم که تغییر لباس، فرقی در عملکرد [انسان‌ها]
ایجاد نمی‌کند! همه دیدیم که تغییر در ظاهر [و]
تصرفات، تفاوتی [در ذات و روحیه انسان‌ها] ایجاد
نمی‌کند! همه دیدیم آنچه را که به دیگران [نسبت

می‌دادیم،] به مراتب [بیشتر از آنها] بر خود ما بار خواهد شد! همه دیدیم [مصداق این سخن را] که بزرگان فرموده‌اند: «تا انسان دستش به دست ولیّ خدا نباشد و از نفس گذشته باشد، هر کاری انجام بدهد، جز گرفتاری و از بین بردن استعدادها نتیجه‌ای نخواهد داشت!» همه صحّت این مسائل را دیدیم و دیدیم و دیدیم!

حال سؤال من این است که اگر قرار بر این باشد که اسلام خودش به دست خودش، آلت‌ها [و تکنولوژی را که] برای ترقّی دنیاست، به دست ما بدهد، آن وقت چه خواهد شد؟! هنوز که خودش را کنار کشیده و ما [خودمان] داریم [آلات را] درست می‌کنیم! [با این حال،] پدر دنیا درآمده! حالا اگر قرار [بر این] باشد [که اسلام خودش] رموز و اسرار کار را به دست ما بدهند [چه فاجعه‌های هولناکی رخ داده بود!]

الآن چقدر از مسائل [دنیا] برای بشر کشف شده است؟! مسائلی که مربوط به طب، مکانیک و فیزیک [است]، چقدر [برای پیشرفت انسان] کشف شده

است؟! حالا اگر قرار [بر این] بود [که] آن چیزهایی را که کشف نشده است، [هم] بیایند در دست بشر قرار [دهند، چه می شد؟!]. کاه دود راه می انداخت! کاه دود! مگر دیگر کسی می توانست جلوی این آدم ها را بگیرد؟!!

یک وقتی همه زمانه و همه دولت ها و همه حُکام سلمان فارسی می شوند، آنجا حرفی نیست. اگر حاکم [بر] دولت و مملکت، سلمان شود، ما مسئله و مشکلی نداریم؛ اگر حاکم یک مملکت مرحوم علامه طهرانی شود، آنجا مشکلی وجود ندارد؛ اگر مرحوم قاضی [طباطبایی] شود، آنجا مشکلی وجود ندارد؛ ولی مگر هست؟! شما بروید دوتا علامه طهرانی بیاورید [و] به من نشان بدهید، دوتا علامه طباطبایی بیاورید [و] به من نشان بدهید! [نشان] بدهید دیگر! ما الآن روز چندشنبه هستیم؟ روز پنجشنبه. چندم شعبان ۱۴۳۲ [هستیم؟] بلند شوید بروید [پیدا کنید و به من] نشان بدهید دیگر! افراد [و آقایان] همه هستند دیگر! بیاورید ببینیم، بالآخره ما هم ببینیم! ما هم یک آدم از نفس گذشته را بیاییم ببینیم. ما هم یک آدم از سلیقه های شخصی

عبور کرده را بیایم ببینیم؛ [فردی که] از سلیقه‌های
شخصی عبور کرده، از منافع شخصی رد شده، از
نفس و نفسانیات طی کرده، پا روی انانیت‌ها
گذاشته! خب بیاورید ببینیم! خب بیاورید ما هم
تماشا کنیم! ما هم بالاخره جزو همین بشریت
[هستیم]، ما هم جزو همین زمین و همین ابعاد زمین
هستیم. اینها که مدعی هستند از نفس گذشته‌اند،
بیایند خودشان را نشان بدهند، دستشان را ببوسیم،
سرشان را ببوسیم، تعظیم کنیم، تکریم کنیم، تبریک
بگوییم! آخر با خنده و تبسم که کار پیش نمی‌رود
عزیز من! عبور از نفس، سالیان سال کار می‌برد؛
دُم‌شتر به زمین می‌رسد! مگر هر کسی می‌تواند
بگوید من از نفس [و] مسائل شخصی‌ام گذشته‌ام!
مگر آدم [به این راحتی] می‌تواند بگوید؟!!

حد مطلوب طلب دنیا از نگاه ادیان الهی

ادیان الهی آمده‌اند تا شرایط رفاه انسان را برای
رسیدن به تعالی روحی فراهم کنند. این ادیان، ادیان
الهی هستند. مگر آن رفاه حتماً باید در
آسمان خراش‌ها و برج‌های کذا تأمین شود؟! آن‌ها

بجای تأمین کردن [نیازهای انسان]، بدتر در دسر، فکر و خیال و هزارگونه دغدغه می‌آورند. دیگر خلوص و ذهنِ خالی و صاف در نماز باقی نمی‌گذارند!

مشکل ما و مشکل ادیان الهی در نپرداختن به مسائل دنیا دو [امر] است:

اوّل: اینکه مسائل دنیا در حدی مطلوب است که خود آن مسائل و ترقیّات دنیا موجب دغدغه خاطر [انسان] نشود و [حال آنکه] ما عکس آن را داریم می‌بینیم.

دوّم: مصالح دنیوی در جایی مطلوب است که افرادی که متصدّی این امور هستند، افرادی باشند که بر طبق ضوابط انسانی و مبانی انسانی عمل کنند. چند نفر بر طبق ضوابط [انسانی] است؟! چند نفر؟ چند نفر بر طبق ضوابط [انسانی] دارند عمل می‌کنند؟!!

بیان نمونه‌هایی چند از استفاده ناصحیح از

فناوری

این بمب‌هایی که در هیروشیما و ناکازاکی انداختند، آیا لازم بود [انداخته شوند؟!] اصلاً لازم

نبود! [انداختن این بمب‌ها] فقط به خاطر این بود که
بگویند: «آمریکا جنگ را برد!» [در حالیکه] تا چهار
روز دیگر قرار بود ژاپن تسلیم شود و قرارداد امضا
کند! آمدند بمب انداختند [تا] بگویند: «ما [کار را]
تمام کردیم! ما همین هستیم! بقیه حواسشان باشد!»
پس [این ابزار] در چه مسیری صرف شد؟ در
مسیر انانیت! [در مسیر] «من»! من باید مطرح بشوم!
دنیا باید بداند که ما و کشور ما، کشوری است [که]
دارای این خصوصیات [است] و همه حساب کار
دستشان باشد! [ما] می‌آییم [بمب] می‌اندازیم و
سیصد هزار نفر را جزغاله می‌کنیم! جزغاله می‌کنیم
و ککمان هم نمی‌گزد! موشک می‌زنیم به هواپیما [و
آن] را در فضا منفجر می‌کنیم! ۲۵۰ نفر را [به
راحتی] تگه‌تگه می‌کنیم! بچه، بزرگ، پیر و جوان،
برای اینکه [ثابت کنیم] ما این هستیم! روی حرف
ما، [حرفی] نباید باشد! غیر از این است؟! همه
همین هستیم! نه اینکه تصوّر کنید که [فقط] یک
گروه [این‌طور است]، نه! عرض کردم همه
[همین‌طور هستیم]! همه نفس داریم و بغل هر کدام

از ما [یک] شیطان ایستاده است! ایستاده! بی برو برگرد؛ برو برگرد هم ندارد! نشان هم داده‌ایم؛ به همه نشان داده‌ایم؛ منتها [هر کس، به یک شکلی] آن [فرد] به آن شکل، [آن فرد] به آن شکل [دیگر].

صدّامی بلند می‌شود، می‌آید این طرف و آن طرف بمب و موشک می‌زند. این موشکی که بلند می‌شود بر فلان منطقه دزفول و غیردزفول [فرود می‌آید، به خاطر همین انانیّت نفس است!]

بنده یک وقتی در طهران بودم؛ در میدان توپخانه، در همان زمان [جنگ]؛ وقتی که شش موشک با هم آمد [و به] طهران [اصابت کرد]، من صحنه [اصابت] موشک را با چشم خودم دیدم! اصلاً یک قیامتی به پا شده بود! حالا پنجاه‌متر آن طرف‌تر از ما خورد و به ما نخورد. آمبولانس‌ها و جنازه‌ها [را می‌دیدید، قیامتی شده بود] آن کسی که این دکمه را می‌زند و این موشک می‌رود [و اصابت می‌کند]، می‌داند که این موشک دارد بر سر مردم می‌خورد، ولی [با این حال باز] می‌زند! [و] می‌گوید: «می‌زنیم! باکی هم نداریم [که مردم کشته می‌شوند!] بگذار مردم بمیرند! بگذار مردم تگّه‌تگّه شوند!

[فقط] ما [سر پا] باشیم!« [این را] صدّام می گوید
ها! می گوید: «[فقط] حکومت ما [سر پا] باشد،
بگذار مردم بمیرند!» بابا این موشکی که داری [به
مردم بی گناه] می زنی آنها که نمی جنگند!
[رزمندگان] دارند در جبهه می جنگند، آن بچه ای که
الآن در کوچه دارد راه می رود، چه گناهی کرده که
تو داری موشک را بر سر او می زنی؟! آن زنی که در
خانه است، چه گناهی کرده که داری الان بر سر او
[موشک] می زنی؟! ولی انسانیت اینها همین است.
این [بود بیانی از] مسئله!

خب با توجه به این قضیه، چطور ممکن است
ادیان الهی بیایند و استعدادها و رموز و اسرار امور
دنیوی را در اختیار این [نوع] بشر قرار بدهند؟ [در
اختیار] این بشر! این بشری که هنوز چیزی گیرش
نیامده، دارد همدیگر را تگه تگه می کند! حالا اگر
فردا اسرار [و رموز ابزار آلات مادّی] در اختیار این
[بشر] قرار بگیرد [چه خواهد کرد]؟! کاه دود راه
می اندازد! می گویند: «بی خود نبود خدا به خر شاخ
نداد!»

گربه مسکین اگر پر داشتی *** تخم گنجشک از

زمین برداشتی

آن دو شاخِ گاو اگر خر داشتی *** آدمی را بر

زمین نگذاشتی!

خدا به گاو شاخ می دهد، اما به خر چیزی نمی دهد.

گنجشک را می گذارد بپرد گربه را هم می گوید هر

وقت گیت آمد و بچه گنجشکی دیدی برو بگیر! نه

اینکه تو هم در آسمان پرواز کنی [و] هرچه

گنجشک است همه را صید کنی! [اگر این طور

باشد که] نسلش را برمی اندازد! هر چیز [باید] به

جای خودش محفوظ [باشد]. این هم یک مطلب

[دیگر] برای این قضیه.

رهنمودهای معیشتی و بهداشتی اهل بیت به

اندازه ضرورت

مطلب دیگر این است که ائمه علیهم السلام

بعضی از مطالب [مانند] خواص داروها و همین طور

مسائل دیگر را به افراد می فرمودند. [مثلا] ما طب

النبی داریم که حضرت [پیامبر] کیفیت معیشت را به

اشخاص می فرمودند. [اینکه] چه وقتی بخوابید،

چقدر غذا بخورید، چه غذایی بخورید؛ اینها

چیزهایی بوده که از دستورات اسلام رسیده. [همچنین] امیرالمؤمنین، امام سجّاد، امام صادق [نیز این نوع مسائل را می فرمودند. چنانکه] **طَبَّ الصَّادِقِ** که داریم، **طَبَّ الرِّضَايِ** که داریم یا مطالبی را که امام عسگری فرموده‌اند، اینها [مواردی] هستند که به مقدار لزوم و ضرورت از ناحیه ائمه علیه السلام بیان می شده و بعضی [از امور هم] **خَبَّ نِيازِ** [به بیان] نبوده؛ [چون] در آن زمان افرادی بودند [که] از نظر بهداشت، از نظر امور زندگی و امور عادی، رفع نیاز [به صورت] عادی می کردند. و همان طوری که خدمت شما عرض کردم بنای ادیان الهی بر گذران زندگی به نحوی است که دغدغه فکری انسان را [نسبت با امور دنیوی] کم کند و آن مقدار که زائد است، بر دغدغه [او] اضافه نکند.

نقد تجمل گرایی در مساجد و اماکن مذهبی

الآن ما خیلی از چیزها را می آیم خودمان اضافه می کنیم. [قبلاً هم] عرض کرده‌ام [اینکه] فرض کنید همین مسجدی که الآن دارند در میان مردم می سازند، آیا این مساجد مورد نظر شارع و مورد نظر اسلام

است؟! چه کسی گفته مسجد باید گنبد داشته باشد؟! کجا نوشته [شده است]؟! چه کسی گفته مسجد باید مناره داشته باشد؟! تمام اینها خلاف است! مناره بالاتر از سطح دیوار مسجد، خلاف شرع است. مناره‌ای که بر خانه‌های مردم مشرف باشد، خلاف شرع و حرام است! حرام! مؤذن [که] بالای [مناره] می‌رود [تا اذان بگوید] از آن بالا کجا را تماشا می‌کند؟! باغ و کوه را تماشا می‌کند یا زن و بچه مردم را درخانه‌ها نگاه می‌کند؟! این کجایش شرعی است؟! [اگر] فقط [برای این است که] به عنوان یک دکور، یک چیز سیخکی [مانندی] بالا برود و هیچ [استفاده‌ای نداشته باشد]، خوب دیگر به آن مناره نمی‌گویند! چرا باید پول بی‌خود صرف یک چنین چیزی شود که خلاف شرع است؟! مگر ما در اسلام دستور نداریم بر اینکه مساجد را نباید زینت کرد؟! این کاشی‌کاری‌ها با این مخارج تمام اینها خلاف شرع است که دارد انجام می‌شود. من دیدم بعضی از مساجد در محراب طلاکاری کرده‌اند! در محراب صلیب کشیده‌اند! خوب این پول‌ها به جای اینکه صرف فقرا و مستمندان شود و صرف آنهایی

[شود] که جهاز برای دخترشان ندارند و پول ندارند
پسرشان را زن بدهند، دارد صرف چه می‌شود؟!
صرف کاشی! آخر کاشی به [درد] کجای نماز
می‌خورد؟!!

امام باقر علیه السّلام می‌فرماید: «وقتی که فرزند
من ظهور کند، تمام این مساجد را تخریب
می‌کند.» قشنگ بلدوزر می‌گذارد، صاف که شد
یک مسجد می‌سازد مثل مسجد مدینه، همانی که
پیغمبر ساختند. «عَرِيشُ كَعْرِيشِ مُوسَى»^۱؛
[هیچ سایه‌بانی مانند سایه‌بان موسی نیست]
سقف [مسجد] چه [بود؟] شاخه خرما [بود]!
بعد [یک مقدار هم گل روی آن به احترام مردم
می‌کشیم که باران به آنها نخورد! این می‌شود
مسجد. آن وقت فرق نماز [در] آن مسجد را
می‌فهمی! [می‌فهمی که چه فرقی] با نمازهای
دیگر [مساجد] می‌کند. شما که بلند می‌شوید

^۱ الکافی، ج ۳، ص ۲۹۵، حدیث ۱.

عَرِيشِ اطاقی است که با پارچه و یا برگ و أمثال آن درست می‌کنند، مانند
آلاچیق‌هایی که در باغستان‌ها و یا زمین‌های زراعتی برای جلوگیری از
آفتاب می‌سازند و محلّ عبادت حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السّلام
عَرِيشِ بوده است. این روایت را عیاشی در تفسیر خود ج ۲، ص ۱۱۱ و ص
۱۱۲، و در بحار الأنوار، ج ۶، ص ۶۳۲، و تفسیر برهان، ج ۲، ص ۱۶۲، و
تفسیر صافی، ج ۱، ص ۷۳۱ آورده‌اند. (به نقل از امام شناسی، ج ۱۰، ص
۳۰۵)

می‌روید در مسجد [فقط تجملات می‌بینید].
مرحوم پدرمان می‌فرمودند: «اگر من قدرت [در]
دستم بود این محراب مسجد قائم را با تیشه
تخریب می‌کردم [و] می‌ریختم پایین!» با اینکه
حالا مسجد قائم خیلی [تجملاتی] هم نبود.
الان هم شما بروید نگاه کنید نسبت به مساجد
دیگر [خیلی تجملاتی نیست]. آقا، این خرج‌ها
[چه لزومی دارد؟!]. چرا این خرج‌ها دارد
می‌شود؟! چرا نمی‌روند این را به بدبخت‌ها
بدهند؟! چرا نمی‌روند به این مردم [بیچاره و
نیازمند] بدهند؟! چرا نمی‌روند به این بیچاره‌ها
بدهند؟! به جای اینکه این پول‌ها صرف اینها
شود، [صرف تجمل‌گرایی دینی می‌شود!]
طرف آمده به من می‌گوید: «می‌خواهیم ضریح
حضرت ابوالفضل را عوض کنیم!» گفتم: «مگر
[ضریح فعلی] چه مشکلی دارد که می‌خواهید
عوض کنید؟! چند میلیارد باید پول بدهی ضریح
عوض بشود؟! آقا! این چند میلیارد را برو بده به
این بدبخت‌هایی [که] در شهرتان هستند، به این
کسانی که خانه‌شان رهن بانک است، [به] این
کسانی که دویست هزار تومان، پانصد هزار
تومان ندارند [تا] دوتا جهاز در حد [ساده]
بگیرند! خب بلندشو [پول را] بردار ببر به آنها
بده!» [می‌گفت:] «می‌خواهیم ضریح را عوض

کنیم!» گفتم: «والله ما این همه زیارت رفتیم، چیزی ندیدیم که ضریح حضرت ابوالفضل بخواهد عوض شود!» چرا عوض شود؟! چرا باید ضریح امام حسین عوض شود؟! برای چه؟! چرا این همه باید پول داده شود؟! امام حسین [از این کار] راضی است؟! آخر برای چه این همه طلا و نقره خرج شود و این همه عوض شود؟! یک ضریح دارد بس است! مگر [ضریح از جایش] کنده شده است [که می‌خواهید عوض کنید؟!]. نه آقا! [ضریح سر جایش است و زائران] دارند طواف می‌کنند، زیارت می‌کنند، می‌آیند و می‌روند. [به هر حال] این تمدن، تمدن اسلام نیست. این تمدن، تمدن جاهلیت است که ما هی دنبال عوض کردن ضریح باشیم. هی دنبال فرض کنیم [اموری از این دست که تجمل است، باشیم].

بله، وسایل رفاه و وسایل بهداشتیِ زوَّار را فراهم کردن، دستشویی درست کردن، توسعه دادن [حرم]، همهٔ اینها خوب و درست است. [این‌ها] باید باشد؛ ما این‌ها را قبول داریم؛ هرچه که مربوط [به] اموری [از قبیل] رفاه زائر، درست کردن تهویه [هوا]، خنک کردن [هوا]، معتدل کردن دما، تأمین کردن اکسیژن

فضا، [هست،] همهٔ این‌ها درست است و باید باشد. اینها را قبول داریم [و] در اینها حرفی نیست. بالاتر از اینها [باید باشد]. چرا باید زوار امام حسین جا [برای ماندن] نداشته باشند؟ [و] بیایند در خیابان بخوابند؟ باید بروند هتل بسازند، بیایند همهٔ اینها را مجّانی اسکان بدهند. مگر امام حسین کم پول دارد؟! مگر امام رضا کم پول دارد؟! باید زوار امام حسین را مجّانی از اینجا برد [تا] آنجا [کربلا] و بعد برگرداند. نه اینکه پول [سفر] ایشان را سه و چهار برابر گرفت! باید پروازهای طهران به مشهد نسبت به جاهای دیگر نصف قیمت، ربع قیمت، ثلث قیمت باشد. این فرهنگ، فرهنگ اسلام و تشیع است، نه اینکه حالا چون امام رضا زیاد زوار دارد، دو برابر از جاهای دیگر [پول] بگیریم و [هزینه بلیط را] بیشترش کنیم! مردم می‌دهند دیگر، حالا که مردم می‌دهند، بگذار بگیریم! باید در مشهد مهمانسراهایی درست کرد و این زوار امام رضا را مجّانی در آن مهمانسراها جا داد و پذیرایی کرد و بعداً هم برگرداند! این فرهنگ، فرهنگ اسلام است.

نقدی بر طلاکاری در حرم‌های مطهر

اما هی گنبد را طلا کردن برای چیست؟! چرا باید
گنبد ائمه طلا شود؟! [چرا] باید این همه طلا صرف
اینها شود؟! برای چه؟! چه کسی گفته [است]؟!
حالا اگر گنبد امام رضا طلا نباشد، از موقعیت او کم
می شود؟! آدم می رود [مدینه] به ائمه بقیع نگاه
می کند [می بیند] مردم گریه می کنند [و می گویند]:
«عجب مظلومی هستند.» بله، ما هم نمی گوئیم
آن جور [بدون امکانات و] به این کیفیت باشد. [بلکه
می گوئیم] باید زائری که آنجا می آید، جای او
مناسب باشد، باید [از] گرما، سرما، آفتاب، برف و
باران [و] اینها محفوظ باشد. ولی مظلومیت ائمه به
گنبد [نداشتن] نیست. [که فکر کنید] «وقتی ائمه
گنبد ندارند، مظلوم هستند!» یعنی امام رضا [با
داشتن گنبد] دیگر از مظلومیت درآمد؟! درها همه
طلا! سقفها همه آینه! نقش و نگار از هر طرف
فراوان! زائر می آید از این طرف نگاه می کند، از آن
طرف نگاه می کند [لابد با خود می گوید]: [دیگر امام
رضا غریب نیست! از غربت درآمد، بیا نگاه کن بین
چه خبر است!

این چه بساطی است! این [که] از غربت درآمدن آهن و سنگ است! [در حقیقت] ما این آهن و سنگ را از غربت درآورده‌ایم؛ [نه حضرت رضا را!] روی آهن و سنگ [را] طلا [کاری] کرده‌ایم! [پس] دیگر [این] آهن و سنگ [هستند که] غریب نیستند [نه امام رضا!] دیگر روی آن [آهن و سنگ] قشنگ شده [است]! نگاه کنید روی آن آینه کاری کرده‌ایم! این [کارها] چه ارتباطی به امام رضا دارد؟! به امام رضا مربوط نیست! ما سنگ و آجر را از غربت درآورده‌ایم؛ نه امام رضا را! چه وقت امام رضا از غربت درمی‌آید؟ آن وقتی که زائر او، با معرفت به زیارت آن [حضرت] بیاید، آن زمانی که مخارج در جای خودش صرف شود، آن زمانی که برای زائرش آنچه را که شایسته او است فراهم کنند. آن موقع و آن زمان از غربت درمی‌آید، نه الان و در این شرایط [که این] چیزهانیست! اینها آمده‌اند سنگ و آجر و اینها را زیاد و اضافه کرده‌اند. مسئله این است [که باید] شرایطی آماده شود که انسان در آن شرایط راحت‌تر باشد، بهتر باشد و این هم خب از یک نظر.

تخریب برخی مساجد توسط امام زمان

لذا [در روایات] داریم [که] در زمان ظهور، حضرت [امام زمان] تمام این مساجد را تخریب می‌کند و همان طوری که [در] سنت [پیامبر] است [مساجد] را دوباره می‌سازد. آنجا باید بیایم گنبدها [را] یکی یکی نگاه کنیم؛ همین گنبدهایی که به آن افتخار می‌کردند که [گنبد مسجد ما] از گنبد فلان [مسجد] بالاتر است! این گنبدهایی که ما ساخته‌ایم همه این گنبدها یکی [یکی فرو می‌ریزند]، [و] این سازنده‌ها بیایند نگاه کنند [و بگویند:] «عجب! این پسر رسول خدا مثل اینکه دست به کلنگ آمده! ما این همه زحمت کشیدیم، این همه خون‌دل خوردیم، این همه آفتاب خوردیم، این همه به دیگران فخر فروختیم! [آخرش هم این شد!] امام زمان می‌فرماید: «اگر آن آخری [یعنی فخر فروشی را] کنار می‌گذاشتی، این قدر زحمت [بی‌خود] هم به خودت نمی‌دادی! آن آخری این همه بلا بر سرت آورده است!»

من یک وقتی [در] جایی می‌خواندم که یک نفر، از همین افرادی که دست اندرکار مسائل [دفن] و

این مراسم [ترحیم] هستند، گفته بود: «ما فلان کس [را] که فوت کرده [بود]، برای این که نفر دوم قرار نگیرد، در اماکن مذهبی [دفن نکردیم!]

به به! درست شد؟! امام زمان می آید این اعتبارات را برمی دارد، تخریب و صاف [می کند و] روی آن هم جو می کارد! صاف [صاف می کند! بعد از ظهور] تمام اعتبارات دیگر باید از بین برود. به جای آن [اعتبارات،] مسائل و وسائل رفاه می آورد؛ آنچه را که از نقطه نظر حیات بشری می تواند رفاه [بشر] را بالا ببرد و آثار سوء [هم] نداشته باشد. چرا؟ چون حکومت دست خودش است. لذا [در اخبار] داریم [که] علم در زمان امام بیست و چهار برابر بالا می رود! الآن علم چقدر است؟ تکنیک چقدر است؟ می گویند که [امروزه] بعضی از این کمپانی ها، کارخانه ها و شرکت های الکترونیکی هر ماه خط تولیدشان را عوض می کنند؛ یعنی هر یک ماه به یک ماه، یک [خط تولید] دیگر می آید. این یک ماه بعد، با یک ماه اول، فرق می کند! [حال] شما تصور کنید این میزان تکنولوژی فعلی دوبرابر شود [چه می شود؟!] اصلاً می توانید تصور کنید که

دوبرابر شدن چیست؟ حالا ببینید [اینکه] سه برابر، چهار برابر، بیست و چهار برابر بالا می‌رود [چه خواهد شد]! این اسلام است، نه اینکه اسلام [پیشرفت تکنولوژی را مطلقاً] نخواهد، [نه،] می‌خواهد؛ ولی در چه شرایطی؟ در شرایطی که کننده کار سلمان است، در شرایطی که کننده کار علی است، در شرایطی که کننده کار امام صادق است، در شرایطی که کننده کار فرزندش حضرت بقیه‌الله است. بله این شرایط [در زمان ظهور حضرت ولی عصر] بالاتر می‌رود؛ در حد غیرقابل تصوّر هم بالا می‌رود! لذا این نکته [در شریعت] هست: آن مقداری [از امکانات و پیشرفت] که برای صلاح خود انسان است، آن مقدار را شرع اجازه داده است [اما] آن مقداری که برای صلاح انسان نیست، آن مقدار مورد اجازه شرع [نیست].

جایگاه و قلمرو فناوری در عصر غیبت و

ظهور

مرحوم آقا [علامه طهرانی] می‌فرمودند: «طیاره یک وسیله بسیار خوبی است و انسان [از آن] استفاده می‌کند و زود به مقصد می‌رسد. اما برای چه کسی؟

[برای کسی که از آن، برای اهداف ارزشمند استفاده می‌کند،] نه برای اهل دنیا؛ اهل دنیا سوار طیاره می‌شوند [تا] به مسائل مادی برسند. ولی برای آن سالکی که می‌خواهد [سفر یا زیارت] برود و فرصت کم دارد، [به جای] آن مقدار [زمانی] که باید در راه با ماشین بگذراند، آن مقدار را در جوار علی بن موسی الرضا می‌گذراند. این [برای او خوب و] بهتر است. ولی اگر نه، وقتی که انسان فرصت دارد و با ماشین [یا] قطار می‌رود [که] مسئله‌ای نیست [و] اشکالی [هم] ندارد. ولی وقتی که فرصت کم است، آن کسی که [طیاره را] در راه صلاح صرف کند، آن [فرد،] آن فایده [لازم] را می‌برد، نه افراد عادی. افراد عادی [با طیاره] می‌روند که زودتر به پول و معصیت و خلاف برسند. [ابزار و تکنولوژی] درست می‌کنند که بر سر مردم بمب بزنند! این هم برای این افراد عادی!

[پس] این مقدارش برای انسان مفید است؛ یعنی برای آن کسانی که به دنبال راه خدا هستند، استفاده از [ابزار آلات فقط] در آن محدوده [توحیدی] مفید خواهد بود. پس مسئله باز می‌رود رویملاکات و

مبانی عقلانی و روی آن حرکت می کند.

مرحوم قاضی هم می فرمودند: «این وسایل جدیدی که پیدا می شود - آن زمان ماشین رایج شده بود - اینها برای ما خوب است»؛ چون فرض کنید آن [شخصی] که باید به یک جایی برود [یا] در یک جایی استقرار پیدا کند و به کارش برسد، این [وسیله، آن امر را برایش] زودتر فراهم می کند. ولی می بینیم که همین وسیله برای سایر افراد، چه خلاف‌هایی را ایجاد می کند و چه مطالبی را به وجود می آورد که به خاطر همین جهت نسبت به آنها اقدامی صورت نگرفته است. اما در زمان ظهور حضرت که حکومت، حکومت عدل و منطق و عقل می شود، می بینیم که از نقطه نظر ظاهر و مادی هم مسائل [رشد کرده و] بالا [می آیند]. یا از نقطه نظر [درمان و] بهداشت، تمام این قرص‌ها و دواها کنار می روند. حضرت می گویند: «فلان چیز را بخور، فلان چیز را بخور» دیگر نه قرص می خواهی بخوری نه [چیز دیگری]. داروخانه آقای دکتر تبدیل می شود به عطاری! و چیزهای مخصوصی که خود حضرت [به

مردم توصیه می‌کنند]. البته الآن کم‌کم دارد به آن سمت برمی‌گردد، الآن دنیا دارد به آن سمت سابق و [طب سنتی] برمی‌گردد.

آقای بیات خدا بیامرزد برای من تعریف کرد که با مرحوم آقای انصاری از کنار جوی آب می‌گذشتیم که مرحوم انصاری یک علفی را با آن عصایشان زدند و کردند و گفتند: «این علف را می‌بینی؟ این علف داروی هفتاد مرض غیرقابل علاج است، ولی مصلحت بر این است که این مخفی بماند!» کار عزرائیل کساد می‌شود! اگر قرار باشد این [مسئله] فاش شود، خب هیچی، همه [زنده] می‌مانند؛ سن‌ها [همه] چهارهزار و پنج‌هزار سال، مثل منار بالا می‌روند! خب اینکه نمی‌شود! خلاصه باید [انسان‌ها] این وسط بیایند و بروند و اینها [تا] این دنیا [ادامه پیدا کند].

در زمان ظهور حضرت، این اسرار فاش می‌شود. فرض کنید [می‌فرمایند] که: این [مسئله] مربوط به بهداشت است، این [مسئله] مربوط به زیست است، آن [مسئله] مربوط به لباس است، آن مربوط به مسائل دیگر است. عقل می‌آید حاکم [می‌شود]،

اعتبارات از بین می‌رود، تخیلات جای خودش را به منطق می‌دهد.

اصلاح الگوی مصرف مردم در زمان

ظهور

در روایت داریم وقتی که زمان [ظهور] حضرت می‌رسد [هر شخص هر چیز را به اندازه ضرورتش بر می‌دارد] فرض کنید شخصی [که مغازه] میوه فروشی دارد، بلند می‌شود می‌رود [مغازه و] می‌بیند که مثلاً امروز چهار پنج تا سیب، سه چهار تا خیار، سه چهار تا گوجه‌فرنگی می‌خواهد، همان را بر می‌دارد و می‌آورد؛ امروز [هر] چقدر نیاز دارد، همان را بر می‌دارد می‌آورد. نه [وزنش را] می‌کشد و نه هیچ چیزی.

[یا مثلاً] فرض کنید [فرد دیگری که] مغازه نانوايي دارد این هم بلند می‌شود می‌آید می‌بیند امروز پنج تا نان می‌خواهد، [دیگر] شش تا بر نمی‌دارد، همان پنج تا را بر می‌دارد می‌آورد. آن وقت دیگر پول در اینجا چیست؟ می‌رود پی‌کارش دیگر.

دیگر درهم و طلا و نقره و ذخیره کردن و بانک درست کردن و این قدر روی آنها ربح می‌دهیم و

این قدر جایزه می‌دهیم و موتور پژو [جلوی بانک]
بالا می‌بریم و [می‌گوییم این موتور] جایزه آن
کسانی [است] که برنده هستند، همه این بازی‌ها
می‌روند کنار! این می‌شود حکومت عقلانی؛ هر
کسی هر مقداری که نیاز است، می‌رود برمی‌دارد؛
یکدانه هم اضافه بر نمی‌دارد! خب پس [آیا این نوع
حکومت عقلانی،] فروشنده می‌خواهد؟ نه، دیگر
فروشنده نمی‌خواهد! آن [مغازه‌دار] فقط می‌آید
جنس‌ها را جور می‌کند می‌رود در خانه خودش
می‌گیرد و می‌خواهد. آن [نانوا] هم می‌آید نان را
درست می‌کند و می‌رود و می‌خواهد! [مثلاً] این
عوض [نان]، در مقابل [آن دوتا خیار]. حالا مثلاً
پول در موارد خیلی نادر [استفاده می‌شود]. چون
حکومت می‌شود حکومت عقل! ما که الآن می‌رویم
هی پنج کیلو می‌خریم [و] می‌آوریم، ترس این [را
داریم که اگر ما] نخریم آن یکی می‌آید می‌خرد!
شاید کم بیاوریم! آقا می‌رویم [آن پنج کیلو را
می‌خریم،] سه کیلوی آن حرام می‌شود، دور
می‌ریزیم و [فقط] دو کیلوی [آن] مصرف می‌شود!
خب همان دو کیلو را بخر! چرا دیگر اضافه

می‌گیری؟!

الآن یک کار خیلی خوبی که این خارجی‌ها می‌کنند این است که می‌روند به جای اینکه یک هندوانه [کامل] بخرند، یک چهارم [آن را] می‌خرند! در این فروشگاه‌های خارج، شما می‌بینید [که] هندوانه‌ها قاچ [شده] است. در مدینه و مکه [هم] که ما بودیم همین‌طور بود؛ یک چهارم هندوانه را برداشته‌اند [و] دور آن را پلاستیک کشیده‌اند. [مشتري هم] می‌آید همان را برمی‌دارد [و] می‌برد. اولاً همان را صاف بر می‌دارد می‌گذارد در یخچال! [در حالیکه] اگر هندوانه را [کامل] بردارد، کجا بگذارد؟ خب [یخچال] پر می‌شود دیگر، هی باید انبار درست کند برای سیب زمینی و پیاز و چیزهای اضافه و اینها. ولی [اگر] همان مقدار مصرف روزی یا فردای آن [را] بردارد، [هم] جای کمتری می‌گیرد و ثانیاً دغدغه خراب شدن [هم] دیگر ندارد. خب ببینید این‌ها همه [امور] عقلانی است. منتها کار خوب را خارجی‌ها دارند می‌کنند! یک زنبیل را برمی‌دارد، دو تا سیب، سه تا گوجه فرنگی، یک خیار

می‌گذارد کلش این قدر! [می‌گوید:] این مال امروز.
[در این صورت] دیگر نه جا می‌گیرد، نه آفتی به آن
می‌خورد و از نظر بهداشت [نیز] بهتر [است].

در زمان ظهور حضرت [نیز] همین‌طور است.
تمام زندگی و حیات مردم در زمان ظهور حضرت،
عقلانی می‌شود؛ یعنی براساس تعقل [می‌شود]، نه
براساس تخیل. واقعاً زندگی که ما الآن داریم
می‌کنیم، براساس تعقل است؟! این مخارجی که الآن
ما در منزل داریم، همهٔ اینها مخارج عقلانی است؟!
می‌رود یک دست کریستال می‌خرد ششصد هزار
تومان [و سپس] می‌گذارد در دکور و اصلاً در تمام
طول عمر یکدفعه [هم] در آن چایی نمی‌ریزد که
بیاورد [و استفاده بکند] می‌گوید: «اگر [نخریم] [از]
خاله یا خواهرم یا عم‌قزی یا فلان [عقب می‌افتیم]!
بد است آنها در دکورشان دارند، ما نداریم!» این
کجایش عقلانی است؟! خب پدر این شوهر بدبخت
در می‌آید [تا] برود این [کریستال] را [بخرد] بگذارد
آنجا [در دکور! آخر این] به چه درد خورد؟! [اقلاً]
یک چیزی [آنجا] بگذار که در آن چایی بریزی،
شربت بریزی. این [نوع کارها] می‌شود اعتباری [و]

آن می شود عقلانی.

خب چیزی که هیچ مصرفی ندارد، چرا آنجا می گذاری؟! یعنی چه که اینجا می گذاری؟! [می گوید:] «قشنگ است دیگر!» خب آقا بردار [آن را!] این پول را بردار [به جای آن دکور] یک چیزی برای زندگی ات بخر که بتوانی از آن استفاده کنی! یک نفعی ببری یک فایده‌ای [ببری].

تمام اینها در زمان ظهور حضرت عوض می شود؛ یعنی فکر بشر، کارهای بشر، [همه تغییر پیدا می کند]. آن وقت چقدر این مخارج زندگی همه از بین می رود، چقدر صرفه جویی می شود، چقدر عمرها با برکت می شود، چقدر فکرها آسوده می شود، چقدر وقت اضافی برای انسان به دست می آید، [به جای] اینکه پدربخودش را در بیاورد تا [زمان و عمرش را] به این بزند [و] به آن بزند، به کارهای مفیدش می پردازد، به مطالعه می پردازد، به مسائل دیگرزندگی [می پردازد]. کارهایش، صحبتش، نشست و برخاستش [تغییر می کند]؛ می آید دو کلمه با زن و بچه خودش حرف می زند.

الآن که همه‌اش باید کار کند! [آن وقت می‌آید] دو کلمه با زن و بچه‌اش حرف می‌زند، دوتا نصیحت می‌کند، آنها را یک گردش می‌برد، [یک] تفتنی، تنوعی [به کار می‌گیرد]، اصلاً آن اعتباریاتی که مادر آن داریم زندگی را می‌گذرانیم - [این اعتباریات] هست دیگر! برای همه هست، برای ما هم هست! - آن اعتباریات به واقعیّات و حقایق تبدیل می‌شود. و انسان راه صحیح زندگی بدون دردسر و بدون دغدغه را در آن زمان به دست می‌آورد.

مرحوم آقا [علامه طهرانی] در کتاب مهر تابانشان مگر فرموده‌اند که برادر علامه طباطبایی یک کتابی در کیفیت الحان (در لحن‌ها و موازین مختلف) نوشته بود و بعد کتاب را از بین برد؛ [چون] ترسید که این کتاب در دست افراد [نا اهل] بیفتد و سوء استفاده [شود]. همین افرادی که تا فرمول بمب اتم گیر می‌آورند، بمب می‌سازند و در سر مردم ناکازاکی می‌زنند! همین‌ها! اینها آدم هستند دیگر! همین‌ها بشر هستند دیگر! از کره ماه که نیامده‌اند. مال همین کره زمین هستند! می‌دانید سوء استفاده یعنی چه؟ یعنی بلند می‌شود پیش یک شخصی

می رود می نشیند و می گوید:

آقا فلان جنس را به نصف قیمت به من بده!

به نصف قیمت چرا بدهم؟ من خودم به این

قیمت خریده‌ام!

می دهی یا نمی دهی؟

شروع می کند آن لحن را در آن دستگاه [به] اجرا

کردن؛ شخص می گوید: «بیا بردار برو. بردار برو!»

هست ها! تازه این [که گفتم] کمتر [است!] [حتی]

می رود پیش فلان شخص و از این طریق قوای

روحي و فكري او را در تسخير می گیرد! خب [اگر

این کتاب و امثالش دست افراد نالایق بیوفتد] چه بر

سر این مردم می آید؟! چه برسر زن و بچه مردم

می آید؟! همه چیز هست. همه جور [کارها] هست.

قضیه این است. اگر بخواهد این مسائل بالا بیاید،

دست این مردم می افتد؛ این مردمی که هنوز هیچ

چیزی دستشان نیست دارند همدیگر را تکه تکه

می کنند. برادر به برادر رحم نمی کند. پسر به پدر و

پدر به پسر رحم نمی کنند. آن وقت اگر بخواهد برای

رسیدن به دنیا، از یک توان [و] آمادگی بالاتر بهره مند

شود، دیگر آدم باقی نمی گذارند!

من یک وقتی [که به] درس خارج یکی از این آقایان می رفتم، قبل از اینکه استاد بیاید، نشسته بودم و داشتم فکر می کردم که [یک دفعه] دیدم دو تا طلبه دارند راجع به یک قضیه‌ای با هم حرف می زنند. این دارد به آن می گوید: «صبر کن دو ماه دیگر من به فلان جا می رسم. [یک] دو ماهی صبر کن! وقتی که [به فلان مقام] رسیدم، آن وقت یک پدري از این دریاورم که بردارند بروند!» باخودم گفتم: «به به! به به! ما تا به حال آب گیرمان نیامده بود که کنار نشسته بودیم و شنا نمی کردیم! آب گیرمان بیاید، می رویم آن ته دریا و نسل ماهی را برمی داریم!» فقط این نیست که اکتفا کنیم! [می گوید:] صبر کن دو ماه دیگر به فلان چیز برسیم؛ [مثلاً] به آن [مقام] قضایی برسیم، آن وقت ببین که چه بر سر او می آورم؟! خب با توجه به این مسئله خیلی مطالب به دست می آید! خیلی مسائل نگو به دست می آید! بله خیلی مطالب!